

نگاهی به کارنامه یک ساله سیاست خارجی بایدن، گفت و گو با علی نوری پور، تحلیلگر مسائل آمریکا

بایدن در مسیر ترامپ

عبدالرحمن فتح اللهی - در بررسی جریان تحولات جهانی بویژه آنچه در سال ۲۰۲۱ گذشت بی شک پرداختن به مسائلی آمریکا از منظر و حوزه سیاست خارجی این کشور، از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چرا که اگر نگوئیم تحولات ایالات متحده و نگاه این کشور در مقوله سیاست خارجی مهم‌ترین پارامتر در تعیین سمت و سوی بسیاری از تحولات جهانی است، یقیناً این مهم یکی از اصلی‌ترین پارامترها در تبیین و تعریف تحولات است. از این رو «ایران» در گفت‌وگویی با علی نوری پور، تحلیلگر ارشد مسائل آمریکا نگاهی به تحولات یک ساله اخیر ایالات متحده داشته که با روی کار آمدن دولت جدید جو بایدن تقارن پیدا کرده است.



یکی از کلیدی‌ترین انتقادات به دولت سابق ایالات متحده و شخص دونالد ترامپ عدم اشراف وی به عرصه سیاست بخصوص سیاست خارجی بود. اما با روی کار آمدن جو بایدن عملاً شاهد هستیم که همان سیاست خارجی دونالد ترامپ ادامه دارد. چه تفاوتی میان دونالد ترامپ بیزینس من و تاجر با جو بایدنی است که سابقه هشت سال معاون اولی دولت باراک اوباما و طولانی‌ترین ریاست کمیته روابط خارجی سنا ایالات متحده را در کارنامه خود دارد؟

در این خصوص باید به سنت تداوم در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا توجه داشت. به هر حال دولت جو بایدن با شعار «امریکا بازگشته است»، وارد کاخ سفید شد که به نوعی شعاری در مقابل شعار «اول آمریکا» دولت دونالد ترامپ بود. بر اساس این شعار، تیم سیاست خارجی دولت بایدن اهتمام جدی برای بازسازی و احیای روابط خود با متحدان سنتی و مشخصاً اروپا، ناتو و برخی از متحدان در آسیا داشته و دارد.

به باور شما به چه دلیل بایدن لای تیم سیاست خارجی بایدن با وجود اختلاف نگاهی که نسبت به شعار «اول آمریکا» دارد، در مقاطع و برهه‌هایی در سایه دولت ترامپ حرکت می‌کند؟

اولین دلیل به همان نکته نخست من باز می‌گردد، یعنی سنت تداوم در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا. لذا دولت‌های آمریکا فارغ از جمهوری خواه و دموکرات بودن شان در مقاطع و بخش‌هایی در مسیر تعریف شده بر اساس منافع ملی حرکت می‌کنند. لذا شاهد نقاط مشترک در عرصه سیاست خارجی بین دولت‌ها خواهیم بود. نکته دیگر سایه سنگین شرایط واقتضانات داخلی آمریکا است. در این رابطه دولت بایدن نمی‌توانست در مسیر مد نظر خود عمل کند که باعث روی کار آمدن ترامپ شده بود، انکار نمی‌کند که به هر حال این احساس در میان بخشی از جامعه

آمریکا وجود داشته و دارد که سیاست‌های اقتصادی و معیشتی هیأت حاکمه ایالات متحده طی چندین دهه اخیر موجب از دست رفتن فرصت‌های شغلی بسیاری شده است. لذا گرایش ضد جهانی سازی قوی در داخل آمریکا شکل گرفت که با ظهور دونالد ترامپ بشدت قوت پیدا کرد. در واقع ترامپ با موج سواری روی همین نگرانی‌های جامعه آمریکا بود که سال ۲۰۱۶ توانست بخش قابل توجهی از آرای طبقه کارگر آمریکا را به دست بیاورد؛ حتی در انتخابات سال ۲۰۲۰ اگر چه شکست خورد، اما شاهد بودیم که ۱۰ میلیون رأی بر آرای ترامپ نسبت به انتخابات قبلی افزوده شد. بنابراین مجموعه نکات یاد شده مسائلی نبودند که دولت جو بایدن و اساساً حزب دموکرات آمریکا از آن غافل شود یا از آن چشم‌پوشی کند. پس ناچار است آلمان‌هایی از سیاست خارجی دولت دونالد ترامپ را دنبال کند. بنابراین می‌توان گفت که سیاست خارجی جو بایدن به نوعی نشأت گرفته از ترکیب نگاه سنتی دموکرات‌ها به جهان و تجریبات دولت دونالد ترامپ است.

با این کالبد شکافی شما از چرایی حرکت دولت بایدن در سایه دولت ترامپ در عرصه سیاست خارجی بواقع چه نقاط اشتراکی را می‌توان بین دو دولت در سال ۲۰۲۱ برشمرد؟

خروج شتابزده از افغانستان بدون مشورت با

متحدان آمریکا در ناتو، عدم تغییر سیاست دولت ترامپ در مقابل کوبا، عدم تغییر سیاست دولت ترامپ در قبال مهاجران و سیاست‌های مرزی یا تلاش برای انعقاد پیمان سه‌جانبه آکواس بین آمریکا، استرالیا و انگلستان، تلاش برای خروج از منطقه غرب آسیا و... همگی می‌توانند از نقاط مشترک بین سیاست خارجی دولت جو بایدن در سال ۲۰۲۱ با دولت سابق دونالد ترامپ باشد که خود مؤیدی بر سنت تداوم سیاست خارجی در ایالات متحده است که قبل تر بر آن تأکید داشتیم. با وجود این، نکته‌ای که باید مدنظر قرار داد این است که تیم دولت جو بایدن ونظریه پردازان دولت فعلی و حزب دموکرات تأکید ویژه‌ای بر تعریف سیاست خارجی برای طبقه متوسط آمریکا دارند.

چگونه؟

نظریه پردازان دولت بایدن معتقدند سیاست خارجی باید در خدمت سیاست داخلی باشد. لذا سیاست خارجی و دیپلماسی در آمریکا باید به گونه‌ای تنظیم شود که کمترین ضرر، آسیب و هزینه و در عین حال بیشترین سود و منفعت را برای مردم آمریکا به‌دنبال داشته باشد. البته این نگاه در عین حال می‌تواند به نوعی تداعی کننده همان سیاست اقتصاد محور و تاجر مآبانه دولت دونالد ترامپ هم باشد.

آیا راهبرد گذار به شرق و مهار چین و روسیه سبب تحولات و دگر دیسی هندسه قدرت، پوست اندازی در روابط کشورها و به دنبالش تحولات در سال ۲۰۲۱ شده است؟

از اواخر دولت اوباما و بخصوص در دولت دونالد ترامپ بود که ایالات متحده آمریکا به شکل ویژه سیاست مهار چین را در دستور کار قرار داد؛ جنگ تجاری، اعمال تعرفه، تنش ژئوپلیتیک، تلاش برای نفوذ در هنگ کنگ، تایوان و... همگی نشان از رویکرد تهاجمی دولت‌های اوباما، ترامپ و بایدن در مقابل چین با هدف مهار این کشور دارد. البته در این بین لازم به ذکر است که دولت بایدن سعی دارد از رویکرد تهاجمی دولت ترامپ در برابر چین استفاده نکند. اما در عین حال دولت بایدن از مزیت‌های دولت ترامپ در برابر چین استفاده و بهره‌برداری خود را کرد تا در آینده بتواند امتیازگیری لازم را در برابر چین داشته باشد. لذا دولت بایدن بر اساس همان سیاست دونالد ترامپ کماکان راهبرد جنگ تعرفه با چین، حضور نظامی آمریکا در منطقه جنوب شرق آسیا و... را بی

گرفته است. همه اینها پاسخی است به تلاش‌های چین برای تعریف نظم نوین جهانی. در کنار این موارد دولت بایدن در یک سال اخیر با انعقاد توافق‌هایی مانند پیمان «آکواس» و فروش زیردریایی هسته‌ای به استرالیا درصدد اجماع جهانی علیه چین در منطقه شرق آسیا است. لذا ما شاهد یک رویکرد چند جانبه و ترکیبی از سوی دولت جو بایدن در خصوص مهار چین هستیم. افزایش فشار اقتصادی و تجاری، تشدید فشار سیاسی، دیپلماتیک، امنیتی، نظامی و... همگی به صورت همزمان در دستور کار کاخ سفید است.

شما معتقدید برای دولت جو بایدن مسأله خاورمیانه با محوریت حفظ امنیت اسرائیل و تقابل با ایران در اولویت قرار خواهد گرفت یا مهار چین؟ سؤال مهم تر و اساسی‌تر این است که از نگاه آمریکا «هارتلند» شرق آسیا است یا غرب آسیا؟

چنانکه اشاره کردم اولویت آمریکا اکنون تمرکز بر آسیای شرقی و مهار چین است. یعنی اولویت استراتژیک آمریکا از غرب آسیا و خاورمیانه به شرق آسیا تغییر پیدا کرده است. پس اگر از منظر آمریکا به مسأله نگاه کنیم هارتلند برای ایالات متحده در حال حاضر آسیای شرقی است، نه غرب آسیا. اما به هر حال خاورمیانه از منظر ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک اهمیت خاص خود را دارد، برای آمریکایی که اکنون نگاه جدی خود را روی مهار چین گذاشته است، حتی غرب آسیا هم مهم است. اگر می‌بینید اکنون بیشترین تمرکز آمریکا روی آسیای جنوب شرقی و مهار چین است به دلیل محدودیت این کشور در صرف منابع و هزینه هاست. چون آمریکا نمی‌تواند اکنون به صورت همزمان تمرکز و هزینه‌ای، هم در شرق آسیا و هم در غرب آسیا و خاورمیانه داشته باشد. بنابراین در یک اهداف و منافع آمریکا مدیریت کنند تا واشنگتن تمرکز جدی روی مهار چین داشته باشد.



ایالات متحده با تلاش برای حل پرونده‌هایی نظیر پرونده فعالیت‌های هسته‌ای، توان موشکی، پهپادی و نفوذ منطقه‌ای ایران در قالب همان برجام ۲، ۳، ۴ و... حاشیه خلیج فارس را نسبت به اقدامات تهران کاهش دهد تا از آن سو تمرکز بیشتر روی مهار چین داشته باشد. در این شرایط اساساً کدام یک از این دو گزاره نزدیک به واقعیت است؟

این دو گزاره هیچ منافاتی با همدیگر ندارند و اتفاقاً می‌توانند با هم همپوشانی داشته باشند. یعنی دولت آمریکا سعی دارد با احیای برجام و رفع نگرانی‌های خود، اسرائیل و کشورهای منطقه خلیج فارس در خصوص پرونده فعالیت‌های هسته‌ای، آن را به نقطه نقلی برای رفع نگرانی دیگر در خصوص توان موشکی، پهپادی، نفوذ منطقه و... در قالب همان برجام ۲، ۳، ۴ و... بدل کند. پس دولت بایدن با احیای برجام به دنبال رفع نگرانی کلی از تمام تحرکات ایران است تا زمینه برای همکاری مشترک با کشورهای منطقه شکل گیرد. بواقع آمریکا به دنبال ورود مستقیم به مسائل منطقه نیست. چون با محدودیت منابع و هزینه‌ها در برابر مهار چین مواجه است. پس نمی‌تواند به‌طور همزمان تمرکز خود را روی آسیای شرقی و خاورمیانه بگذارد. بنابراین فعلاً ترجیح دولت بایدن این است که با تلاش دیپلماتیک پرونده فعالیت‌های هسته‌ای، موشکی، پهپادی و منطقه‌ای ایران را حل و فصل کند تا روند منطقه متناسب با نگاه واشنگتن بهبود یابد. لذا تحرکات دیپلماتیک دیگر در منطقه مانند تلاش عربستان سعودی برای مذاکره با ایران، تغییر رویکرد امارات متحده عربی در برابر جمهوری اسلامی و سفر مقامات ابوظبی به تهران و... در همین چهارچوب می‌تواند مورد ارزیابی قرار گیرد. **منن کامل را در «ایران آنلاین» بخوانید.**

قیام علیه ساختار



سالار نامدار
و ندایی
کارشناس حوزه
امریکا

۶ ژانویه ۲۰۲۱ تعدادی از طرفداران دونالد ترامپ که به درخواست او از مقابل کاخ سفید تا ساختمان کنگره راهپیمایی و تجمع کرده بودند، به یک باره از موانع امنیتی عبور کرده و وارد صحن کنگره شدند. این اقدام که با هدف فشار بر اعضای کنگره و بویژه مایک پنس معاون اول ترامپ برای انبذیرتاریک آن تعدادی از ایالت‌ها صورت گرفت، باعث شد تا روند شمارش آرا و اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری با وقفه مواجه شود.

هجوم به ساختمان کنگره از سوی برخی از طرفداران ترامپ محصول فضای رادیکالی بود که طی چهار سال ریاست جمهوری ترامپ در صحنه سیاست داخلی و البته خارجی ایالات متحده تقویت و تشدید شده بود. دونالد ترامپ با اتخاذ یک رویکرد پوپولیستی در دوران ریاست جمهوری خود دو قطبی مردم - نخبگان را بیشتر از پیش تقویت کرد. او مدام به طرفداران خود اینگونه القا می‌کرد که نخبگان فاسد دولتی، تحت حمایت رسانه‌های فاسد دلیل اصلی شرایط و مشکلات ایالات متحده هستند. لذا فضای قطبی ایجاد شده در کنار تصویر منفی انباشته بخشی از جامعه نسبت به نخبگان سیاسی، موجب شد که قسمت قابل توجهی از طرفداران ترامپ طی چهار سال عملاً به دشمنان درجه یک «ساختار سیاسی» ایالات متحده تبدیل شوند.

در این چهارچوب هجوم به ساختمان کنگره، نمود عینی تمام شعارهای تند دونالد ترامپ علیه «ساختار سیاسی» ایالات متحده بود که در آخرین مورد ادعا می‌کرد نتایج انتخابات توسط ساختار دزدیده شده است. در مقابل این هجوم، ساختار سیاسی ایالات متحده اقدام به پاسخگویی مقابل کرد؛ مایک پنس که ضمن معاون اولی رئیس جمهور، ریاست مجلس سنا را نیز برعهده داشت و از سیاستمداران بسیار نزدیک به او محسوب می‌شد، نهایتاً برخلاف میل او نتیجه انتخابات و پیروزی جو بایدن را تأیید کرد. همچنین طرح استیضاح دونالد ترامپ برای دومین بار در کنگره مطرح شد اما نتوانست حد نصاب لازم را در مجلس سنا کسب کند.

در نهایت اگرچه ساختار سیاسی نتوانست شکست ترامپ در انتخابات را تثبیت و منازعه را مهار کند، اما شکاف ایجاد شده و فضای قطبی سیاسی مانند آتش زیر خاکستری است که امکان دارد طی سال‌های آتی و به صورت مشخص در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ این کشور مجدداً شعله ور شود. ترامپ هم محصول شکاف بین مردم و ساختار سیاسی ایالات متحده و هم تقویت کننده این شکاف است و هر دو نتیجه تجربه منفی انباشته جامعه ایالات متحده نسبت به عملکرد نخبگان دولتی این کشور هستند. رویکرد «سیاست خارجی برای طبقه متوسط» دولت بایدن که با هدف احیای پویایی‌های اقتصادی و اجتماعی ایالات متحده اتخاذ شده، در حقیقت تلاشی برای ترمیم شکاف بین مردم و ساختار سیاسی و جلوگیری از ظهور مجدد پدیده‌هایی مانند دونالد ترامپ است.

کانال مرگ؛ چالش جدی فرانسه و انگلیس

نویسنده: جان لیچفیلد
ترجم: زهره مفاری

شاید روابط پرچالش فرانسه و انگلیس را بتوان مهم‌ترین مانع حل و فصل بحران کانال آبی دو کشور دانست. اما آنچه این کشمکش را تاسف‌بارتر نشان می‌دهد، بی مسئولیتی رهبران دو همسایه اروپایی در فاجعه اخیر مرگ درد آور مهاجران در آب‌های سرد مورد مناقشه است. چراکه در حالی که «بوریس جانسون»، نخست‌وزیر انگلیس در واکنشی نابخردانه پس از وقایع اخیر، در نامه‌ای به «امانوئل مکرون»، رئیس جمهوری فرانسه از زین‌نامه پنج بندی تماماً فرانسوی برای حل بحران مهاجران رونمایی کرد و به نوعی توپ را در زمین فرانسه انداخت، «مکرون» بدتر عمل کرد و اجازه داد هیاهوی سیاسی برای حل این بحران علنی شود. اوضاع آشفته در روابط دو کشور که در دوران سپاس‌گزیت نیز جدی‌تر شده، گره‌هایی عمیق در این بحران انداخته است. شرایطی که با نزدیک شدن به انتخابات ماه آوریل فرانسه و سقوط محبوبیت «جانسون» در انگلیس، موقعیت را جدی‌تر نشان می‌دهد. اما تا زمانی که چاره‌ای اساسی برای این بحران پیدا نشود، ارائه آمار مرگ و میر مهاجران به تنهایی نمی‌تواند قایق‌های بادی پرتعداد این کانال آبی را متوقف کند. بدون شک سران انگلیس و فرانسه مسئولیت مشترکی برای حل و فصل این بحران اجتناب‌ناپذیر دارند. اما اینکه توقع داشته باشیم آنها بتوانند فارغ از دعوای حاشیه‌ای و منافع انتخاباتی بر این چالش چند دهه‌ای پایان دهند، دست کم در برهه فعلی بعید به نظر می‌رسد. چراکه هیچ‌یک از طرفین حاضر به پذیرش مسئولیت مشترک نیست. «بوریس جانسون» در نامه خود به «مکرون»، در حالی دولتش را راعب به حل این معضل با اقدام مشترک گارد ساحلی دو کشور نشان داده که در عمل از اظهارات او جز توهین و تأکید بر بی کفایتی مقامات امنیتی فرانسه بیرون نمی‌آید و پاریس نیز تنها به استخراج نکات و زیر سؤال بردن راهکارهای لندن اکتفا کرده، ابتکار عملی از خود نشان نمی‌دهد.

سال‌های متمادی است که مهاجران از این راه آبی هراس دارند؛ هراسی درست و واقعی که در نهایت آنها را از سه سال قبل به راه حل استفاده از قایق‌های کوچک کشانده و تنها در سال گذشته ترفیق در منطقه را به دو برابر حجم همیشگی رسانده است. اما در میان این هیاهو، سران فرانسه به نکته درستی اشاره کرده‌اند و آن، این است که این معضل، یکسویه حل نخواهد شد و انتظار هر یک از کشورها برای عقب‌نشینی دیگری غیرقابل قبول است. برخی کارشناسان معتقدند شاید بازگرداندن برخی مهاجران و تزریق امید به برخی دیگر، راه‌حلی منطقی برای حل این بحران باشد اما این امر نیز حسن نیت و حسارت سیاسی طرفین این تنش را نیازمند خواهد بود.

منبع: Politico

خدا حافظی آلمان با مرکل

نویسنده: تحریریه شیکاگو تریبون
ترجم: زهره مفاری

«آنگلا مرکل» پس از ۱۶ سال با کناره‌گیری از قدرت، کرسی صدراعظمی را به «اولاف شولتز» سوسیال دموکرات سپرد تا اختلاف سه گانه چراغ راهنما، سکاندار، بعدی سیاست آلمان شود. بدون شک جاشینین «شولتز» ۶۳ ساله در جایگاه صدراعظمی، چشم‌انداز دشواری را برای آلمان ترسیم نخواهد کرد چراکه او سوسیال دموکراتی آرام، آماده کار و آشنا به اقتصاد است. اما در عین حال برای ادامه راه نیازمند تعامل با حزب طالب تجارت و سبزه‌های روشنفکر است چرا که آنها کرسی‌هایی بیش از حزب متبوع او را در اختیار دارند و این می‌تواند بستری را برای ابراز نظر رهبران کاریزماتیک آنها در دولت آینده آلمان بیش از پیش فراهم سازد. برخی از ژرمن‌ها، مشی انتلاف جدید پیشران آلمان را خط بلاتنی بر سیاست‌های محتاطانه و میانه‌روی‌های «مرکل» می‌دانند. اما در مقابل، این تغییر برای طیفی دیگر، فقدان یکی از بهترین رهبران قرن ۲۱ را بیش از پیش نمایان می‌سازد.

«آنگلا مرکل» در سال‌های طولانی حضور در قدرت، یورو را نجات داد، در برابر روسیه ایستاد، یک میلیون پناهجو را سامان داد و در شرایطی که دو قطبی در آمریکا هر روز گسترده‌تر می‌شد، توانست قاره سبز را با یکپارچگی برساند، حتی آن زمان که «دونالد ترامپ» رئیس جمهور سابق آمریکا سیاست «امریکا اول است» را فریاد می‌زد، این «مرکل» بود که با داعیه چندجانبه‌گرایی و همانگی میان

دموکراسی‌ها، همگان از او به‌عنوان رهبر واقعی جهان آزاد یاد می‌کردند. سال ۱۹۸۹ وقتی «مرکل» در پی سقوط دیوار برلین به عرصه سیاسی وارد شد، هیچ کس تصور آن را نداشت، او که همواره از سوی مردان سیاستمدار پیرامونش سرکوب می‌شد، روزی به نخستین بانوی صدراعظم آلمان و مهم‌ترین گرداننده مذاکرات جهانی بدل شود. پس از سامان بحران مالی سال ۲۰۰۸، حل بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴، بازکردن مرزها برای پناهجویان و مدیریت ماجرای برگزیت و جدایی انگلیس از اتحادیه اروپا، شیوع ویروس کرونا، آخرین چالشی بود که با وجود برخی اعتراضات نتوانست به کارنامه کاری او خدش‌های وارد کند. اما در خارج از آلمان جدایی او بدون شک بحران اقتصادی کشورهای اروپایی را تحت لوای قوانین سرسختانه او و در بحران بدهی‌ها بسیار عمیق‌تر خواهد کرد؛ شرایطی که برای اتحادیه اروپا چندان خوشایند نخواهد بود.

با این حال در آلمان انگار «مرکل» ۶۷ ساله نیز برای فصل بعدی زندگی‌اش، درست مانند بازتنشته‌های همسن و سالش فکر می‌کند: «در مرحله بعدی زندگی خیلی محتاط تر عمل می‌کنم. اینکه بنویسم، سفر کنم و... هیچ چیز معلوم نیست. باید فکر کنم و تصمیم بگیرم. در واقع باید ببینم چه پیش خواهد آمد... بنابراین از آنجا که به نظر نمی‌رسد این شرایط تا ابد برای او دوام داشته باشد، همگان در انتظار حرکت بعدی قهرمان شطرنج دیپلماسی هستند.

منبع: Chicago Tribune

۱۵ سپتامبر ۱۴۰۰
فرانسوی را لغو کرد و خشم پاریس را برانگیخت.



۱۸ مهر ۱۴۰۰
افشای اسناد پانودرا شامل ۱۱/۹ میلیون سند که نشان می‌دهد صدها سیاستمدار، تاجر، روزشکار و هنرمند نامدار جهانی با پنهان کردن تریلیون‌ها دلار در گریزگاه‌های مالیاتی، از پرداخت مالیات باز سز زده‌اند.



۱۷ آذر ۱۴۰۰
برگزاری انتخابات پارلمانی عراق، اعتراض به اعلام نتایج این انتخابات همچنان به‌عنوان یکی از چالش‌های این کشور ادامه دارد و هنوز هم بسیاری از احزاب و حامیان آنها معترض هستند.

